نوآوری‌های سهروردی در گفت‌وگو با علی امینی‌نژاد

روش بحثی صرف نمی‌تواند ما را به سرانجام مطلوب برساند

سیدحسین امامی
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی

هشتم مردادماه، روز بزرگداشت شیخ شهاب‌الدین سهروردی، ملقب به شیخ اشراق است. وی با وجود اینکه در جوانی به شهادت رسید اما آثار مهمی از خود بر جای گذاشت و علاوه‌بر این مکتب حکمی فلسفی بنیان نهاد. به خاطر عظمت فکری، نام این دانشمند شهیر ایرانی که اهل قریه سهرورد در استان زنجان کنونی است به‌عنوان شخصیت جهانی در فهرست مشاهیر جهانی یونسکو ثبت شد. در گفت‌وگو با علی امینی‌نژاد، از اساتید بنام فلسفه و عرفان اسلامی به بررسی اهمیت حکمت اشراق و نوآوری‌های منطقی، فلسفی و معرفت‌شناسی سهروردی پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

///

سهروردی دارای چه جایگاهی در تاریخ فلسفه اسلامی است؟

بنده معمولا در تبیین فضای کلی فلسفه اسلامی، کل تاریخ فلسفه اسلامی را به دو قسمت دوره ترجمه و دوره تحقیق تقسیم می‌کنم؛ دوره ترجمه که عمدتا در قرن دوم و سوم صورت گرفته است حائز ویژگی‌های خاص خودش است و در بحث‌های مفصلی لازم است که ویژگی‌های دوره ترجمه بررسی شود. اولا در این دوران هر کتابی از یونان ترجمه نشده است و ترجمه به صورت انتخابی و براساس عقل و منطق و به اصطلاح حساب و کتاب بوده است. ثانیا ترجمه‌ها زیر نظر شخصیت‌های برجسته علمی انجام شده و توسط هر شخصی صورت نمی‌گرفته است، انتخاب کتاب برای ترجمه و انتخاب مترجم نظام و دستگاه ویژه‌ای داشته است. نکته سومی که در فضای ترجمه مهم است این موضوع است که آنچه در دوران ترجمه منتقل شد، فلسفه به معنای عام بود و همه آنچه را که دانش تلقی می‌شد، ترجمه شده و آنچه که ما الان فلسفه می‌نامیم به معنای فلسفه اولی، بخشی از آن کتاب‌هایی است که در دوره ترجمه منتقل شد. اینکه چه انگیزه‌هایی پشت سر مساله ترجمه بود، بحث‌های مفصلی را می‌طلبد.

دوره ترجمه هم‌عصر ائمه معصومین(ع) بوده است، یعنی درواقع ترجمه از زمان هارون و مأمون شروع شد و ادامه یافت. برخی معتقدند این ترجمه‌ها به جهت تولید علم برای مقابله با علم اهل بیت(ع) بوده و برخی مانند شهید مطهری چنین عقیده‌ای ندارند، چون معتقدند مخالفتی از ائمه(ع) در این باره نداریم. نظر شما در این‌باره چیست؟

از جمله ویژگی‌های دوره ترجمه این است که در دوره ائمه معصومین(ع) صورت گرفته است و از این رو این کار دارای اهمیت بسیاری است. در برخی از مقاله‌ها و در پاره‌ای از درس‌ها این ویژگی را به نحو خاص بیشتر تعقیب کردیم. جالب است که امامان معصوم(ع) برخورد ویژه‌ای با ترجمه علوم داشتند، خیلی فاخرانه برخورد کردند و درخصوص مباحثی که ترجمه صورت گرفته است موضع‌گیری‌های ویژه‌ای داشتند از جمله اینکه ما هیچ نقد بنیادینی از سوی ائمه معصومین(ع) درخصوص کلیت دانش‌های ترجمه‌شده نداشتیم بلکه استقبال‌هایی هم در این زمینه صورت گرفته است. ازجمله ویژگی‌های دیگر دوره ترجمه این است که دوره ترجمه نخستین ما قاهرانه ترجمه کردیم. (چون دو دوره ترجمه داشتیم، یکی ترجمه نخستین و یکی هم دوره معاصر) اما در دوره ترجمه دوم، مقهورانه و مرعوبانه ترجمه کردیم و دنیای اسلام هم صدمات آن را دیده است.

دوره تحقیقی به چه معناست؟ آیا به این معناست که ما خودمان تولید داشتیم؟

سه دوره تحقیقی داشتیم؛ دوره اول تحقیق که شروع شد، ابتدا با حکمت مشاء آغاز شد. حکمت مشاء اولین دوره تحقیق فلسفه اسلامی است. این‌گونه نبود که فیلسوفان ما که ابتدا از حکمت مشاء شروع شد و بزرگ‌ترین شخصیت‌هایش فارابی و ابن سینا هستند، مقلدان فلسفه غرب (یونان) باشند. این دو استاد، محققانه به فلسفه یونان پرداختند. دراین خصوص مباحث فراوانی وجود دارد که قابلیت طرح دارد، اما موضوع بحث شما در این مجال نیست. وقتی دوره اول تحقیق به اوج خود رسید و حکمت مشاء به قله افتخار رسید، از سه ناحیه حملات بر فلسفه اسلامی (مشاء) شروع شد. یکی از ناحیه متکلمان که در اوجش فخر رازی قرار دارد؛ هجمه‌های فراوان و گسترده‌ای بر فلسفه صورت گرفته است. دیگر از ناحیه عرفا که مکرر هم به روش فلسفی و هم به محتوای فلسفی، حملات و هجمه‌های فراوان صورت گرفته است و در اوجش کتاب «تهافت‌الفلاسفه» غزالی وجود دارد. از سوی دیگر برخی از فیلسوفان هم انتقاداتی را به فلسفه داشتند که کار شیخ شهاب‌الدین سهروردی هم در این بین جای گرفته است.

یعنی خود شیخ سهروردی جزء منتقدان فلسفه بوده است؟!

همان‌طور که گفتم فلسفه مشاء از سه ناحیه مورد هجمه جدی قرار گرفته است، منتها هجمه‌ای که متکلمان و عرفا داشتند هجمه تخریبی بود، ولی هجمه‌ای که شیخ اشراق داشت حمله همدلانه بود، لذا از دل این انتقاد، حکمت جدیدی در فضای فلسفه اسلامی شکل گرفت که می‌توانم نام آن را شکل‌گیری حقیقی فلسفه بومی و اسلامی که از زمان شیخ اشراق صورت گرفته بگذارم.

پس حکمت اشراق با نقد مشاء شروع شد؟

نقدهای شیخ اشراق بر فلسفه مشاء باعث شد که حکمت اشراق بر پایه حکمت مشاء و منابع دیگر شکل گیرد. شیخ اشراق زمینه‌های این شکل‌دهی به فلسفه و حکمت جدید را هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ شخصیتی را داشت و زمان و عصر او هم این اقتضا را می‌کرد، چون عرض کردیم که حملات از همه ناحیه‌ها به حکمت مشاء شدید شده بود، در عین حال زمینه‌های اصلی در فلسفه اسلامی وجود داشت که به حیات خود ادامه دهد، لذا اینها باعث شد که شیخ اشراق دست به تحول اساسی و مهم در فلسفه اسلامی بزند؛ تحولاتی که شیخ شهاب‌الدین سهروردی در فلسفه ایجاد کرد، یکی به لحاظ روشی بود و یکی به لحاظ محتوایی. شاید تحولی که ایشان از حیث روش ایجاد کرد از تحولی که به لحاظ محتوایی ایجاد کرد مهم‌تر باشد. یکی از نقدهای اساسی که شیخ اشراق به حکمت مشاء دارد این است که به عقیده او حکمت مشاء اسلامی از نظر روشی ادامه‌دهنده راه ارسطو است و پیشینیان ارسطو مانند سقراط و افلاطون به لحاظ روشی فقط راه استدلال را نمی‌پیمودند، بلکه راه استدلال را در کنار راه کشف و شهود و ذوق ادامه می‌دادند. به اعتقاد شیخ اشراق، ارسطو این راه را منحرف کرد، یعنی فقط متعلمین حکمت و فلسفه را به طرف استدلال و مباحث بعدی سوق داده است. تعبیر شهید مطهری در این رابطه اینکه اسم فلسفه مشاء را فلسفه استدلالی می‌نامد و حکمای مشاء را استدلالیون می‌نامد، شیخ اشراق نام حکمای مشاء را بحثیون می‌گذارد، چون فقط به روش بحثی و استدلالی کار می‌کردند. شیخ اشراق معتقد شد که به لحاظ روشی باید تغییر اساسی صورت گیرد و آن تغییر بر این شکل و مدار حرکت کرد که افزون بر روش بحثی و استدلالی باید روش کشفی و شهودی هم در کنارش قرار گیرد.

یکی از چیزهایی که در فلسفه شیخ اشراق باید توجه کرد، منابع ایشان است، یعنی سهروردی براساس چه منابعی به این حکمت دست پیدا کرده است؟

اگر بخواهیم منابع را فهرست کنیم باید چند منبع را معرفی کنیم، یکی از آنها حکمت مشاء است. هیچ تردیدی نیست که ایشان براساس حکمت مشاء تفکرات فلسفی خودش را پیگیری کرده است. ایشان وقتی حدود ۲۰ سالگی تحصیلاتش تمام شد یک حکیم تمام‌عیار مشائی بوده، لذا به آثار حکمای مشاء مسلط است و از آثار خودش این تسلط و تبحر پیداست. ازجمله منابع مورد استفاده دیگر او، آثار متکلمان است، یعنی به آثار متکلمان توجه دارد. تا عصر ایشان آثار مهم کلامی به نگارش درآمده، لذا ایشان متوجه است که متکلمان در مباحث متعدد چه موضوعاتی را مطرح کرده‌اند و چه آرایی دارند. یکی دیگر از منابع مورد توجه شیخ شهاب‌الدین سهروردی، آثار عرفاست. هم طبیعت زندگی ایشان و هم تمایلات ایشان و هم عصر ایشان این اقتضا را داشت که ایشان توجه به آثار عرفا داشته باشد. بنابراین ایشان به آثار عرفای اسلامی هم گوشه چشم، بلکه عنایت‌های جدی دارند. از منابع دیگر کاری ایشان حکمت‌های باستانی است، مثلا حکمت یونان قدیم، حکمت ایران قدیم، حکمت هند باستان و... .

اگر بگوییم اولین کسی که فلسفه تطبیقی را در دنیای اسلام راه انداخت، شیخ اشراق است، حرفی به‌گزاف نزده‌ایم. اگرچه متاسفانه بعد از ایشان این راه چندان ادامه پیدا نکرد، ولی تحقیقا می‌توان گفت ایشان فلسفه تطبیقی را مطرح کرده و بسط داده و نوع نگاه ویژه‌ای به این بحث دارد. ایشان نظریه‌ای به نام خمیره حکمت یا حکمت خالده دارد و معتقد است حکمت، رسیدن به واقع است. واقع یک چیز است، پس حکمت هم یک چیز است. منتها افراد به حسب ظرفیت وجودی‌شان به این حکمت دست پیدا می‌کنند، جالب است که ایشان حتی مثلا فیلسوفان ایران باستان، فیلسوفان یونان باستان، فیلسوفان دوره اسلامی، عرفا، حتی انبیا را در راستای حکمت خالده تعریف می‌کند، یعنی می‌گوید خمیره حکمت در دست همه اینهاست. بله! این حکمت در دست تعبیر ایشان از انبیا یعنی سفرای الهی وجود دارد، لذا خیلی طبیعی ایشان از همه این حکمت‌ها بهره می‌برد، پس منابع کار شیخ اشراق حکمت‌های باستانی است.

یکی دیگر از منابع مطالعاتی سهروردی، منابع دینی و شریعت است. از آیات و روایات به‌نحو جدی استفاده می‌کند. می‌توانستیم بحث مبسوطی را در زمینه نسبت فلسفه ایشان با دین و شریعت بحث کرد، حکمت ایشان روی گشاده‌ای به شریعت دارد، چون سفرای الهی را در قامت حکیمان معصوم مشاهده می‌کند، لذا خیلی راحت از اقوال، روایات و کتب آسمانی خصوصا از قرآن شریف استفاده می‌کند و بهره می‌برد. اینها منابع کاری ایشان است.

مهم‌ترین آثار شیخ چه کتاب‌هایی است؟

شیخ اشراق آثار بسیار فراوانی دارد که آنها را ۴۰ یا ۴۵ اثر دانسته‌اند، بسیاری از آنها در مجموعه آثار شیخ اشراق منتشر شده و علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند.

بخشی از آثار ایشان جزء مهم‌ترین‌ها هستند. تلویحات، مطارحات، مقاومات و مهم‌تر از همه اینها کتاب حکمة‌الاشراق. حکمة‌الاشراق اثر نهایی و اصیل ایشان تلقی می‌شود، چون در آثار دیگر ایشان هم مبنای مشائی را رعایت کرده، گرچه نظرات خودش را هم بیان کرده است، ولی در کتاب حکمه‌الاشراق به نحو خاص دیدگاه‌های ویژه فلسفی خودش را عرضه کرده است، لذا این کتاب توسط «شهرزوری» که ۱۰۰ سال بعد از ایشان می‌آید، شرح می‌شود و بعدها توسط قطب‌الدین شیرازی شرح می‌شود. می‌دانیم که شرح قطب‌الدین شیرازی که شاگرد خواجه نصیر بوده، قرن‌ها کتاب درسی حوزه‌ها در تعلیم حکمت اشراق بوده است. بعد از شیخ اشراق فیلسوفان ما سه گروه شدند؛ گروهی اشراقی محض شدند مانند شهرزوری. گروهی مشائی محض باقی ماندند و گرایش به شیخ اشراق پیدا نکردند، اما اغلب آنها حکمای مشائی_ اشراقی هستند؛ مثل خواجه نصیرالدین طوسی، مثل فلاسفه مکتب شیراز و امثال اینها.

چه زمینه‌هایی باعث شد که شیخ اشراق این تحول را ایجاد کند؟

بسترهای مختلفی است یکی در خود فلسفه است، مثلا اینکه کتاب «اثولوجیا» (معرفة الربوبیه) که بعدها مشخص شد مربوط به فلوطین است، اما در آن زمان به ارسطو منتسب کرده بودند) راه مسائل کشفی و شهودی را به فلسفه باز کرد. یک بستر دیگر دریچه بازی بود که دین و شریعت به مسائل کشفی و قلبی داشت که از راه تهذیب نفس و سلوک إلی الله معارف حاصل شود و یکی هم بستر گسترده عرفان اسلامی که در آن زمان وجود داشت. اینها باعث شد که شیخ اشراق معتقد شود درکنار روش بحثی و استدلالی باید روش کشفی و شهودی هم مطرح شود. همه اینها درکنار زندگی ویژه خود شیخ اشراق موثر بود.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی، از دوران طفولیت زمینه‌هایی بسیارعالی برای فضاهای کشفی داشت، لذا خود ایشان افزون بر اینکه اهل درس و بحث و حکمت مشاء به نحو وسیع و گسترده بود، به‌طوری که وقتی که در سال ۵۴۹ در سهرورد زنجان به دنیا آمد و برخی تحصیلات مقدماتی را در آنجا گذراند و در خدمت ظهیرالدین فارسی در اصفهان تحصیلات را قبل از دوره ۲۰ سالگی تمام می‌کند، یک حکیم مشائی قدرتمند است ولی فضاهایی در زندگی‌اش وجود دارد که زندگی سلوکی و تهذیبی‌اش را جدی می‌کند، لذا بعد از ۲۰ سالگی به سیر و سلوک و سیاحت عارفانه می‌پردازد و حدود ۱۰ سال بعد از این دوران یعنی در سن ۳۰ سالگی و کمی بعد از آن کشف‌ها و انکشاف‌هایی برایش به‌وجود می‌آورد که انقلابی در زندگی علمی او پدید می‌آید که به‌لحاظ روشی به روش بحثی ـ ذوقی گرایش پیدا می‌کند و در مقدمه مهم‌ترین اثرش که حکمة‌الاشراق نامیده می‌شود این نکته را تذکر می‌دهد که روش بحثی صرف نمی‌تواند ما را به سرانجام مطلوب برساند. روش کشفی هم معایبی دارد، یعنی تا حدودی هم روش عرفانی و هم روش مشائی را نقد کرده است و به روش بحثی ـ ذوقی رسیده است که نقطه تکاملش را در مرحله سوم، تحقیقی حکمت اسلامی یعنی حکمت متعالیه مشاهده می‌کنیم که اوج تکامل روشی در فلسفه است. این تکامل روشی در فلسفه اشراق و حکمت شیخ اشراق باعث شد که او به نتایج ژرف و مطلوبی برسد که آینده فلسفه اسلامی را دچار تغییر و تحول کرده است.

تحول روشی چه نتایجی به بار آورد؟

تحول روشی باعث شد سهروردی به تعریف جدیدی از حکمت و حکیم برسد که در بحث‌های مفصل‌تر این مساله را باید به‌صورت جدی‌تری پیگیری کرد. ایشان می‌گوید حکمت رسیدن به واقع است و هر روشی که ما را به‌واقع برساند، حکمت است؛ اعم از اینکه استدلال باشد یا از راه شریعت به آن برسید یا از راه کشف و شهود به آن واقع برسید. مهم دستیابی به واقعیت است و لذا ایشان به معنای حقیقی کلمه عرفایی را که به واقعیت دست پیدا کردند را حکما تلقی می‌کند. بنابراین به لحاظ روشی این تغییر در کار ایشان و در فلسفه ایشان اتفاق افتاد، البته دوره پختگی این حالت را در صدرالمتألهین مشاهده می‌کنیم، چون ظرایفی در روش بحثی و کشفی هست که در کار شیخ اشراق مراعات نشده است. در هر صورت این تحول روشی موجب تحول محتوایی در حکمت اشراق شده است و بزرگ‌ترین بروز تحول محتوایی در حکمت اشراق تجلی و تبلور نظام نوری در حکمت اشراق است، یعنی شیخ اشراق به دستگاه جدیدی از هستی‌شناسی دست پیدا کرده است که این دستگاه جدید را نظام نوری عالم می‌نامد و لذا از این منظر حکمت خودش را فقه‌الانوار، فلسفه‌الانوار (دانش انوار)، فلسفه نوری نامگذاری کرده است و یکی از وجوه تسمیه حکمت اشراق هم همین است، چون به لحاظ روشی از طریق اشراق به عالم نور دست پیدا کرده است. شیخ اشراق با توجه به تحول روشی هم از استدلال استفاده می‌کند و هم از روش کشفی. من به‌خاطر ضیق وقت این‌طور عرض می‌کنم، ایشان در یک فضا می‌آید به لحاظ اَستدلالی اثبات می‌کند که عالم ماده، عالم ظلمت، ظلمانی و تاریک است. استدلالی را مطرح می‌کند، چون آنچه که در عالم ماده مطرح است حقایق امتدادی هست، حقایق امتدادی هیچ بخشی از او نزد بخش دیگر حاضر نیست و لذا کل حقایق جسمانی و مادی حقایقی غیرعلمی، ظلمانی و تاریک هستند، یعنی هیچ جسم به ماهو جسم، یا هر چیزی که جسمانی باشد پیش خودش حضور یا علم به خود ندارد، این را از طریق استدلال به دست می‌دهد اما گام بعدی را از طریق کشف و شهود به معنای علم حضوری پیش می‌برد و آن هم بحث علم ذات به ذات و علم نفس به خودش است. می‌گوید: «اما وقتی من به خودم تأمل می‌کنم، می‌بینم. خودم را می‌یابم، یعنی من یک هویت جسمانی امتدادی ظلمانی نیستم، من حقیقتی خودپیدا هستم. بنابراین حقیقت خود را نورانی می‌یابم.» این را به نحو علم حضوری و کشفی دریافت می‌کند که البته خودش توضیح می‌دهد که یک کشف عمومی داریم و یک کشف اختصاصی داریم که در مقام خلع بدن صورت می‌گیرد، ولی همگان این علم حضوری را دارند. در مرحله سوم استدلال می‌کند. اگر نفس یک حقیقت نوری است، باید علل نفس من هم برتر از نفس من باشند، یعنی آنها نوری باشند. بدین ترتیب ایشان به یک نظام هستی‌شناسانه نور و ظلمت می‌رسد. می‌گوید: کل هستی متشکل از دو بخش است، ظلمت که عالم ماده باشد، نور که نفس بالاتر از نفس باشد و بعد در بحث نفس و بالاتر از نفس به یک نظامی براساس مبانی استدلالی و کشفی می‌رسد که آن نظام به این ترتیب است که در رأسش نورالانور قرار دارد که حق سبحانه و تعالی است، منبع اصلی تراوش نور، همان نورالانوار است. بعد از آن نور اقرب است که در تعبیرات خودش که از فلسفه ایرانی استفاده کرده است که نام بهمن را به آن اضافه می‌کند و بعد انوار قاهره اعلون، انوار طولی را مطرح می‌کند که همان عقول طولی باشد که البته در اینجا ابداعات ویژه‌ای دارد که در فلسفه مشاء وجود ندارد و مطرح نیست. ایشان براساس نظام تشکیک، نور به‌تدریج ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود و بعد عقول عرضی و ارباب انواع را مطرح می‌کند و بعد از آن عالم مثال را مطرح می‌کند. سپس عالم نفوس که آن را انوار مدبره می‌نامد را مطرح می‌کند تا می‌رسد به عالم ماده. این تحول محتوایی است که به‌عنوان عالم انوار (نور و ظلمت) در دستگاه حکمت اشراق صورت گرفته است.

با توجه به اهمیت منطق و اینکه فیلسوفان قدیم ماقبل از شروع فلسفه به نوشتن مقدمات منطقی آن می‌پرداختند، نوآوری‌های منطقی سهروردی چه بوده است؟

ابتدا باید عرض کنم که سهروردی یک رویکرد کلی به منطق دارد و آن این است که معتقد است منطق و همه علوم روشی نباید مفصل شود. به نظرم دیدگاه ایشان قابل‌تأمل است. ایشان از بسط بیش از حد منطق نگران است، چون اگر مباحث روشی تا این حد مبسوط شود کسی که بخواهد آن را به‌عنوان ابزار استفاده کند به جای اینکه با این ابزار بتواند به مقصود حقیقی و درست برسد، دورتر شده و دچار اشتباهات می‌شود، لذا ایشان تلاش کرده که منطق را جمع و جور کند، این یکی از ابتکارات ایشان در حوزه منطق است.

یکی از ابتکارات ایشان در بحث منطق در حوزه تعریفات است. ایشان از تعریف حقیقی ماهوی که حکمای مشاء مطرح می‌کردند به تعریف مفهومی رسیده است. تعریف مفهومی باید در جای خودش تبیین شود و تفاوتش با تعریف ماهوی که مشائیون مطرح می‌کردند، روشن شود. چگونه مبانی مشاء را نقد می‌کند و چگونه به این تعریف می‌رسد. در یک قضاوت نهایی ما باید ببینیم که بیان ایشان نسبت به بیان مشاء چه مزایا و چه معایبی دارد، اینها و بخشی از مسائل دیگر جزء دیدگاه‌های ویژه ایشان در حوزه منطق است.

در حوزه معرفت‌شناسی چطور؟

اما در حوزه معرفت‌شناسی، شیخ اشراق به‌نحو ویژه نظراتی دارد که در دنیای معاصر ما پرجاذبه نشان داده شده است. به بخشی از دیدگاه‌های ویژه شیخ اشراق در حوزه مباحث معرفت‌شناسی اشاره می‌کنم، ازجمله مهم‌ترین آنها تعریف شیخ از حقیقت علم است. خوانندگان محترم مستحضرند که فیلسوفان ما حتی ملاصدرا، علامه طباطبایی و بزرگان معاصر، حقیقت علم را حضورٌ مجرد لمجرد می‌دانند، حالا چرا این تعریف را مطرح می‌کنند و اینکهٌ چرا به ًاینجا رسیدند، پیش‌زمینه‌های فراوانی دارد که در مباحث مبسوط‌تر باید به آنها پرداخت، یعنی فیلسوفان ما معتقدند که عالم و معلوم هر دو باید مجرد از ماده باشند تا حقیقت علم روی دهد، لکن شیخ اشراق معتقد است که حقیقت علم حضور شیء عندالمجرد است، الحضور عندالمجرد حقیقت علم را تشکیل می‌دهد، یعنی تنها تجرد عالم شرط است، معلوم چه مجرد باشد چه مادی می‌تواند در فرآیند علم قرار بگیرد. نتیجه این معنا این است که فرآیند علم همچنان که به معلوم‌های تجردی تعلق می‌گیرد به معلوم‌های مادی هم می‌تواند تعلق گیرد و این یک تحول مهم در حوزه معرفت‌شناسی و علم است. گرچه بین ایشان و صدرا در این موضوع مناقشه هست و باید بحث‌ها را به‌دقت بررسی کرد.

نکته دیگر اینکه ایشان علوم حسی را علوم حضوری می‌داند. علاقه‌مندان به فلسفه می‌دانند این بحث چقدر مهم است. ما تقسیم بسیار اساسی در معرفت‌شناسی علم در حوزه حکمای اسلامی داریم که علم یا حصولی یا حضوری است و اغلب فیلسوفان ما مثل ملاصدرا و بعد از ایشان، علوم حسی را علوم حصولی می‌دانند ولی سهروردی علوم حسی و به‌نحو ویژه و خاص ابصار را علوم حضوری می‌دانند. در میان فیلسوفان معاصر ما گرایش‌هایی به این دیدگاه حاصل شده که علوم حسی ما علوم حضوری باشد و این می‌تواند تاثیرات مهمی در حوزه علم به جای بگذارد.

سهروردی در نتیجه این نگاه و تحولات، چه ابتکارات و نوآوری‌هایی را در فلسفه و حکمت ایجاد کرد؟

شیخ اشراق به ابتکارات و اکتشافات ویژه‌ای در نظام هستی‌شناسانه رسیده است. من به برخی از آنها اشاره می‌کنم. یکی از آنها اثبات بسیار آسان هویت تجردی و علمی نفس و مافوق نفس است. ایشان به دلیل سبک ورودی که دارد به آسانی تجرد نفس و علل نفس تا باری‌تعالی را اثبات می‌کند. اینکه بر چه اساسی حق سبحانه و تعالی یک حقیقت مجرد است، به‌راحتی ثابت می‌شود. در دستگاه فلسفی ایشان چون هویت نوری به خداوند می‌دهد به‌راحتی این معنا قابل تصویر است، چون ایشان ظلمت را ویژه عالم مادون نفس می‌داند. نفس و مافوق او را حقایق تجردی و علمی تلقی می‌کند با سازمان و استدلالی که دارد. این یکی از ابتکاراتی است که به‌راحتی تجرد عوالم برتر از نفس انسانی را تثبیت می‌کند. ازجمله ابتکارات دیگری که ایشان مطرح کرده این است که نشان داده عقول طولی که در فضای حکمت مشاء مطرح بود منحصر در عدد ۱۰ نیست. از فضاهای فلسفه مشاء مشهور است که آنها عقول طولی (موجودات مجرد تام) را ۱۰ تا می‌دانستند، از عقل اول تا عقل عاشر. شیخ اشراق براساس مبانی‌ای که ارائه کرده و الان مجال ورود به آن نیست اثبات کرده این معنا را، به‌گونه‌ای که فیلسوفان بعد از او حتی صدرالمتألهین تسلیم این معنای شیخ اشراق شدند و حرف ایشان را پذیرفتند. ایشان اثبات کرد عقول طولی منحصر در ۱۰ تا نیست.

ازجمله کارهای مهم دیگری که شیخ اشراق در اینجا انجام داد اثبات عقول عرضی تحت عنوان ارباب انواع است. می‌دانید که بعدها ملاصدرا به تمام معنا این موضوع را قبول و از آن دفاع کرده است. حکمت مشاء آن را رد می‌کرد، ولی اولین کسی که در دنیای اسلام این معنا را تثبیت کرد، شیخ اشراق است البته با نکات و ریزه‌کاری‌هایی که در مباحث مفصل‌تر باید مطرح شود.

با توجه به اینکه فلاسفه و حکمای سابق ما در علوم مختلف دینی تبحر داشتند، مثلا دکتر دینانی می‌گوید که سهروردی، مسلط‌ترین فیلسوف به قرآن است، از این نگاه‌های نوآورانه در مباحث دینی چه استفاده‌ای کرده است؟

یکی از بزرگ‌ترین اکتشافات سهروردی در فضای هستی‌شناسانه که خدمت بزرگی به فضای دین‌شناسی کرده است، کشف عالم مثال است. ایشان می‌گوید: من این عالم مثال را هم به استدلال اثبات کردم و هم به نحو کشف و شهودی مکرر مشاهده کردم. می‌دانید که در حکمت مشاء عالم عقل و عقول و بعد عالم ماده داشتیم. عالم میانه‌ای بین این دو نداشتیم و لذا مشکلاتی در حل‌وفصل بسیاری از مسائل دین‌شناسانه و دین‌پژوهانه، آیات قرآن و روایات داشتیم که برای ما مفهوم نبود. مثلا بسیاری از مسائلی که به‌عنوان نعمات و عذاب‌های صوری در عالم برزخ مطرح بود که الان همگان با آنها آشنا هستند، قبل از شیخ اشراق قابل فهم نبود. متکلمان و مفسران در فهم و بیان این مسائل دچار مشکل بودند، وقتی شیخ اشراق عالم مثال را کشف کرد، برای ما روشن شد که محتوای بسیاری از روایات که خبر از مسائل برزخ و قبر می‌دهد، مربوط به عالم مثال و موجوداتی است که تجرد برزخی دارند و لذا ما در اینجا با فضای بسیار جدیدی روبه‌رو هستیم. افزون بر اینها ایشان ابتکارات دیگری هم در فضای هستی‌شناسانه خودش مطرح کرده است؛ هم در فضای نفوس و هم در عالم ماده که در مباحث مفصل‌تر باید پی‌گیری شود.

ازجمله چیزهایی را که باید در کارهای فلسفی ایشان پی‌گرفت دیدگاه‌های خاصی است که شیخ اشراق از منظر فلسفی، منطقی و معرفت‌شناسی به آنها رسیده است و ازجمله جاذبه‌های فوق‌العاده‌ای که کار شیخ اشراق دارد، این گونه مباحث ایشان است. به‌عنوان نمونه برخی از دیدگاه‌های ویژه ایشان را مطرح می‌کنم. مثلا یکی از ویژگی‌های دیدگاه فلسفی شیخ اشراق طرح بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و اصالت ماهیت و اعتباریت وجود است. یعنی آیا اساسا وجود امری اعتباری است یا اصیل؟ آیا ماهیت امری اعتباری است یا اصیل؟ می‌دانید که این بحث چقدر بحث عمیقی است که تاثیرات مبسوط و گسترده‌ای در زیردامنه مسائل فلسفی دارد. من در بعضی از جاها با تفسیر بیشتری به عرض رساندم که اگر ما بخواهیم تحقیقی بودن فلسفه اسلامی را نشان دهیم تمرکز روی همین مساله کافی است. چون چنین مساله‌ای در فلسفه یونان نداشتیم و در دنیای اسلام تحقیقا مطرح شده است و طرح این مساله و تبعات و پیامدهایش نشان می‌دهد که واقعا فیلسوفان اسلامی محققانه وارد میدان تفکر فلسفی شدند و مقلد فلسفه یونان نبودند. اینها محقق در دنیای فلسفه بودند. به‌هرحال شیخ اشراق اولین کسی است که به این مساله توجه داده است که واقعیت عینی عالم واقع چیست؟ آیا ماهیت است یا وجود است؟ گرچه ایشان اصل این مساله را مطرح کرد و به تعریفی از اصالت و اعتباریت رسید و مباحثی را دامن زد ولی نتیجه‌گیری عمیق و درستی در این مساله پیدا نکرد، چون ایشان معتقد به اصالت ماهیت در این بستر شد. لکن باید به این نکته توجه داشته باشیم که دیدگاه ایشان در اصالت ماهیت و مبانی فلسفی‌اش آنچنان مستحکم بیان و مطرح شد که تا قرن‌ها دیدگاه فیلسوفان بزرگ ما مانند خواجه نصیرالدین طوسی، فیلسوفان مکتب شیراز و حتی برهه‌ای از زندگی صدرای شیرازی براساس اصالت ماهیت شکل گرفته بود و همه متکلمانی که بعد از ایشان آمدند براساس اصالت ماهیت مساله هستی را به حل و بحث پرداختند و به آن توجه کردند. پس نشان می‌دهد که تاثیر عمیقی در فیلسوفان و متکلمان بعد از خودش در این مساله گذاشته است.

از جمله ابتکارات بسیار مهم و اکتشافات اساسی فلسفی ایشان کشف نظریه تشکیک بوده است. تشکیک درون ذاتی یعنی اینکه یک حقیقت بدون افزوده شدن یک طبیعت بیرون یا کم شدن مولفه‌های ذاتی‌اش، خود به خود متکثر و متعدد شود. در فلسفه مشاء به صراحت رد می‌شده است و استدلال‌های بسیاری برای رد آنها می‌آورده است. شیخ اشراق اولین کسی است که در دنیای فلسفه اسلامی و بلکه در دنیای فلسفه، تشکیک درون ذاتی را به اثبات رسانده است که می‌دانیم بعدها چه تاثیرات شگرفی در فلسفه ما گذاشته است و صدرالمتألهین چقدر از این بحث بهره برده و استفاده کرده است. شیخ اشراق بیانات فیلسوفان مشاء را مطرح و نقد کرده و تبیین دقیقی از مساله تشکیک ارائه کرده است. منتها ایشان تشکیک را در هویت نور پیاده کرد، در ماهیت نور پیاده کرد و بعد صدرالمتألهین وقتی وارد این حوزه شد با تثبیت اصالت وجود مساله تشکیک را در وجود جریان داد.

از جمله ابتکارات دیگری که سهروردی در فلسفه ایجاد کرد، در مساله تشخص است. فیلسوفان مشاء این گونه گمان می‌کردند که تشخص از ناحیه عوارض پیاده می‌شود. ایشان این معنا را تثبیت کرد و این هویت را نشان داد که تشخص به هویت عینی خارجی است. ما می‌دانیم بعد ملاصدرا چقدر از این بحث استفاده کرده است. بله هویت عینی خارجی که شیخ اشراق قائل بود، آن حقیقت وجودی که صدرا مطرح می‌کرد، نبود ولی اصل کار را شیخ اشراق پیش برد و مطرح کرد.